

تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران

تقی آزاد ارمکی*، فرهاد نصرتی‌نژاد**

چکیده

این پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌های اساسی است که چرا دولت در دوره پهلوی اول ساختاری متفاوت از دوره قاجار پیدا کرد. چه عوامل ساختاری ترتیب نهادی دولت را دگرگون کرد و آن را به سمت ساختاری جدید (دولت مطلقه مدرن) حرکت داد. علت این دگرگونی ساختاری چه و سازوکار آن چگونه بود. در این مقاله، برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های یاد شده با استناد به ادبیات مربوط به دولت مدرن و با قرار دادن دولت مدرن در مقابل امپراتوری ایده‌آل، گونه‌ای از دولت مدرن ارائه می‌شود. پس از آن، با اتخاذ رویکردی ساختاری ظهور دولت مدرن در ایران در پرتو تحولات ساختاری ناشی از ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار، تبیین می‌شود. نتایج نشان می‌دهد که ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار فشار ساختاری در جهت نوسازی دولت وارد می‌کرد. اما به دلیل ناتوانی قاجارها در نوسازی، انقلاب مشروطه به وقوع پیوست. از این نظر انقلاب مشروطه سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در جامعه ایران بود. از آنجا که دولت‌های مدرن عموماً در قالب دولت‌های مطلقه ظهور می‌یابند و با گسترش توان نظامی و اداری دولت، بنیان‌های دولت مدرن را پی‌ریزی می‌کنند، دولت مشروطه به دلیل فقدان توان نظامی و اداری لازم شکست خورد. ناکامی دولت یاد شده منجر به بروز هرج و مرج در سال‌های بعد شد که اتفاقاً زمینه اجتماعی به قدرت رسیدن رضاخان را با حمایت انگلستان، که قدرتی کانونی در نظام جهانی بود، فراهم ساخت. دولت جدید با اتخاذ سیاست‌ها و اقداماتی سعی در مدرن‌سازی دولت کرد؛ اقداماتی که قدرت و توان نظامی دولت را افزایش می‌داد؛ حکام محلی و سایر منابع اقتدار را که در ساخت شبه امپراتوری دولت قاجار میان قدرت مرکزی و توده مردم واسطه و حایل بودند از میان

* استاد جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران Tazad@ir.ac.ut

** دکتری جامعه‌شناسی، مدرس مدعو دانشگاه Fnosratin@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۹/۵/۲۶

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۳

مسائل اجتماعی ایران، سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۹

برمی‌داشت؛ منجر به بروز توسعه حاکمیت و بلامنازع شدن قدرت دولت در قلمرو سرزمینی ایران می‌شد؛ واحدهای اجتماعی را به هم مرتبط می‌ساخت و نوعی یکپارچگی در سطوح مختلف جامعه به وجود می‌آورد؛ چارچوب ایرانی بودن را مشخص و نوعی هویت همگون و همسان در جامعه ایرانی ایجاد می‌کرد. با چنین اقداماتی ساختار دولت از دولت قبل متمایز و زمینه برای شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن فراهم شد. شرایط ساختاری جامعه ایران نیز چنین فرآیندی را امکان‌پذیر می‌ساخت.

کلیدواژه‌ها: دولت مدرن، دوره پهلوی اول، تبیین ساختاری، همگون‌سازی هویتی، مطالعه تاریخی.

۱. مقدمه و طرح مسئله

به قدرت رسیدن رضاخان یکی از رخداد‌های مهم تاریخ معاصر و سرآغاز تحولاتی گسترده در جامعه ایران است. علی‌رغم تأثیر ویژه‌ای که این دوره بر جامعه و تاریخ معاصر ایران گذاشته است، چندان مورد واکاوی علمی قرار نگرفته است و یا با انگاره‌های ارزشی ارزیابی شده است. برخی اقدامات رضاشاه را ستوده و او را با شاهان باستانی ایران مقایسه کرده‌اند و برخی این اقدامات را در راستای وابسته‌سازی و به قهقرا بردن جامعه ایرانی برشمرده‌اند. اما آنچه واضح و مبرهن است آن است که در دوره رضاشاه اقدامات بسیاری در جهت نوسازی جامعه و دولت ایران انجام گرفت. اقداماتی که دولت در این دوره تاریخی در دستور کار قرار داد، گذشته از آن که ساختار دولت را دگرگون ساخت، پیامدهای بسیاری را متوجه جامعه ایران کرد. به بیان دیگر ترتیب نهادی دولت دگرگون شد و به تبع آن مقوله‌ای به نام هویت ملی در ادبیات و اقدامات دولت جایگاهی کانونی یافت. هویت ایرانی در شکل و قالب جدیدی باز تعریف شد و ایدئولوژی دولت بر اساس ملی‌گرایی قرار گرفت. تبیین این تحولات مسئله‌ای است که پژوهش‌های علمی و بی‌طرفانه‌ای را می‌طلبد. گرچه تحلیل‌ها و مکتوب‌های بسیاری درباره دولت پهلوی اول وجود دارد، اما هنوز پرسش‌های بسیاری در این حوزه بدون

پاسخ مانده است که تلاش مجددانه پژوهش‌گران را می‌طلبد. یکی از پرسش‌های مطرح در این حوزه آن است که چرا ساختار دولت پهلوی اول با ساختار دولت قاجار تفاوت دارد؟ به بیان دیگر چرا ما در این دوره تاریخی شاهد تحولاتی در ساختار دولت در جامعه ایرانی هستیم که تفاوت‌هایی اساسی با دولت قاجار دارد؟ چرا قاجارها دست به انجام چنین تغییراتی نزدند؟ چه عواملی باعث شد که این اقدامات در دولت رضاشاه انجام شود؟ چرا تنها در این دوره است که مقوله‌ای به نام «هویت ملی» جایگاهی کانونی در ادبیات دولت پیدا می‌کند؟ چرا ملی‌گرایی با تأکید بر برخی عناصر خاص هویتی ایدئولوژی دولت جدید شد؟ این اقدامات دولت را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ آیا این اقدامات در جهت به‌وجود آوردن ساختاری جدیدی در دولت بود؟ در این صورت این ساختار جدید را چه باید نامید؟ فرآیند شکل‌گیری این ساختار جدید دولت چگونه بوده است؟ این پژوهش در راستای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها سامان یافته است.

۲. ملاحظات نظری و روش‌شناختی

قبل از شکل‌گیری دولت‌های مدرن، سازمان سیاسی جوامع شکل‌های دیگری داشت که با اندکی مسامحه زیر عنوان دولت‌های سنتی جای می‌گرفتند. دولت‌های سنتی شکل‌های گوناگونی همانند دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیکال، امپراتوری‌های کوچکرو و امپراتوری‌های بوروکراتیک و متمرکز داشتند (پیرسون، ۱۹۹۶: ۱۱). اولین دولت‌های مدرن عموماً به صورت مطلقه ظهور یافتند و ترتیبات نهادی جدیدی را برای سازمان سیاسی جامعه فراهم کردند.^۱ حتی می‌توان

^۱. یادآور می‌شود در این زمینه آرای متفاوتی وجود دارد، افرادی چون پوگی نمود اولیه دولت مدرن را در قالب دولت مطلقه می‌دانند (پوگی، ۱۹۹۰: ۴۲) و افرادی چون گیدنز دولت‌های مطلقه را جزء دولت‌های پیشامدرن قلمداد می‌کنند (گیدنز، ۱۹۸۵: ۹۳). با وجود این، این دسته از متفکران در این نکته اجماع دارند که دولت مطلقه قبل از دولت مدرن بروز یافته است (پیرسون، ۱۹۶۱: ۱۳). البته باید اشاره کرد که مواردی نیز یافت می‌شود که در آن دولت مدرن به صورت مطلقه بروز نیافته است. همان‌گونه که بدیع نشان داده است، در جامعه آمریکا به دلیل فقدان گذشته فئودالی نیازی به انهدام زمینه‌های فئودالی برای ملت‌سازی و شکل‌گیری دولت مدرن وجود نداشت. بدین‌سان نوسازی نظام تا مدت‌ها بدون تمرکز قدرت صورت می‌گرفت (بدیع و بیرن بوم، ۱۳۷۹: ۱۹۸-۱۹۹).

چنین ادعا کرد که دولت مدرن هنوز هم (به نوعی) دولتی مطلقه است (پیرسون، ۱۹۹۶: ۵۷). اما دولت مدرن چیست و وجه تمایز آن با اشکال سنتی دولت کدام است؟ آنتونی گیدنز دولت‌های مدرن را دولت - ملت می‌نامد و معتقد است که این دولت‌ها بر خلاف دولت‌های سنتی مرزهایی مشخص و معین دارند، در فضایی نظام‌مند با دیگر دولت‌ها قرار دارند و در مقایسه با دولت‌های سنتی، در اغلب موارد در داخل ایجاد سازش و مصالحه می‌کنند و انحصار ابزارهای خشونت را در اختیار دارند (گیدنز، ۱۹۸۵: ۳-۵). دولت‌هایی که دستگامی حکومتی دارند که ادعای حاکمیت بر قلمروهای ویژه‌ای دارد، دارای قوانین مدون رسمی هستند و با کنترل نیروی نظامی پشتیبانی می‌شوند. از نظر گیدنز قلمرو تحت حاکمیت دولت‌های سنتی همیشه ناقص تعریف می‌شد و میزان کنترلی که توسط حکومت مرکزی اعمال می‌شد کاملاً ضعیف بود. مفهوم حاکمیت - این که حکومتی بر ناحیه‌ای با مرزهای مشخص تسلط دارد و در محدوده آن قدرت عالی به شمار می‌رود - در مورد دولت‌های سنتی صدق نمی‌کرد. بر عکس، همه دولت - ملت‌ها دارای حاکمیت‌اند. در دولت‌های سنتی بیشتر جمعیتی که تحت حکومت شاه یا امپراتور بودند کسانی را که بر آن‌ها حکومت می‌کردند چندان نمی‌شناختند و علاقه‌ای به آن‌ها نداشتند. اما در دولت - ملت‌ها، بیشتر کسانی که در محدوده مرزهای نظام سیاسی زندگی می‌کنند شهروند هستند، افرادی که دارای حقوق و وظایف مشترک بوده و خودشان را جزئی از یک ملت می‌دانند. به همین دلیل این شکل از دولت‌ها با ظهور ملی‌گرایی در ارتباط‌اند؛ چرا که ایجاد هویت همگون برای تداوم حیات‌شان ضروری است (گیدنز، ۱۳۷۴: ۳۲۵-۳۲۶).

کریستوفر موریس معتقد است که دولت مدرن سازمانی سیاسی است که در اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ ظهور یافت و تا اندازه بسیار زیادی با ساختارهای غیرسیاسی و سازمان‌های سیاسی سنتی، همانند لیگ اتحادیه‌های سیاسی، حوزه‌های قضایی شهرها، لردها، شاهان و امپراتورها که ساختار سیاسی قرون وسطی را می‌ساختند، متفاوت است. در آن نظام‌های سیاسی، قدرت بخش‌بخش شده بود و گروه‌های مختلف بسیاری در

آن سپیم بودند. وفاداری‌های سیاسی چندگانه بود و سلسله‌مراتب کاملاً مشخصی از اقتدار وجود نداشت. هیچ نهاد یگانه‌ای زندگی سیاسی را به شیوه‌ای که امروزه دولت مدرن به صورت روزمره کنترل می‌کند، کنترل نمی‌کرد و یا امکان کنترل وجود نداشت (اریک، ۲۰۰۰: ۱۵۴-۱۵۶). اما دولت مدرن شکلی از سازمان سیاسی است که نهادهایش علی‌رغم تغییر در رهبری یا حاکمیت تداوم می‌یابند و نظم عمومی یک‌پارچه و واحدی فارغ از حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان و مسلط بر آنان به وجود می‌آورند. حکومت به صورت مستقیم در قلمرو سرزمینی مشخص و نسبتاً گسترده‌ای اعمال قدرت می‌کند و جامعه را به صورت حقوقی، قانونی و اداری تحت نفوذ خود دارد. دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی در سرزمین خود، مدعی به‌کارگیری انحصاری اجبار مشروع در آن و خواهان وفاداری اعضا و ساکنان دایمی سرزمینش است (موریس، ۱۹۹۸: ۴۵-۴۶). موریس ماهیت سرزمینی دولت مدرن را با مفهوم خاصی از مردم، مجموعه انسان‌هایی با ویژگی‌های مشترک که آنان را از دیگران (خارجی‌ها یا بیگانگان) متمایز می‌سازد، پیوند می‌زند (همان: ۲۲۸-۲۳۱)؛ مجموعه ویژگی‌هایی که تابعان یک دولت را یک‌پارچه می‌کند و نوعی هویت همگون در میان آنان به وجود می‌آورد.

مایکل هکتر یکی از نشانه‌های دولت مدرن را سلطه دولت در قلمرو خود می‌داند. دولت مدرن برای این کار حاکمیت مستقیم را به حاکمیت غیرمستقیم تبدیل می‌کند. در حاکمیت غیرمستقیم دولت با قدرت‌های محلی کنار می‌آید اما در حاکمیت مستقیم، نمی‌تواند این قدرت‌ها را تحمل کند (هکتر، ۲۰۰۰: ۵۸). حاکمیت مستقیم در ابتدا قدرت نظامی و پلیسی خود را افزایش می‌دهد و نیرویی مثل ژاندارمری در فرانسه به وجود می‌آورد. در مرحله بعد سعی می‌کند تا اقتدار قضایی‌اش را انحصاری کند و قانون مدنی یک‌پارچه‌ای را به وجود آورد. در مرحله سوم در اقتصاد مداخله می‌کند. قبل این مسئولیت‌های جدید بسیار پرهزینه است و مرکز مجبور است برای تأمین هزینه‌های اضافی عواید را افزایش دهد. به همین دلیل به جای کارگزارانی که در

مالیات‌ستانی کشاورزی فعالیت داشتند به صورت مستقیم عواید را جمع‌آوری می‌کند. هم‌چنین اقدام به یکسان‌سازی نظام‌های ضرب مسکوکات، وزن‌ها و مقیاس‌های اندازه‌گیری و معیارها می‌کند (دندکر، ۱۹۹۰). زمانی که دولت مدرن مستقیماً مرکزیت یافت، به ساکنان سرزمین خود این‌گونه القا می‌کند که دارای سرزمین، تاریخ و وطنی مشترک‌اند و به این ترتیب ملت‌سازی می‌نماید (هکتر، همان: ۶۲-۶۳). در نهایت دولت‌سازان برای آن که بتوانند نوعی وفاداری عام در سرزمین تحت سلطه خود به وجود آورند، اقدام به اشاعه و تقویت سنت‌های جدیدی همانند سرود ملی، پرچم‌ها، بناهای یادبود و مراسم ملی می‌کنند. به این ترتیب نوعی ملی‌گرایی دولت‌ساخته به وجود می‌آید که کار ویژه آن پر کردن خلأ گذار از حاکمیت غیرمستقیم به حاکمیت مستقیم است. بقیه اشکال ملی‌گرایی، پیامد یا واکنش نسبت به ملی‌گرایی دولت‌ساخته است (همان: ۲۸). کریستوفر پیرسون نیز در کتاب *دولت مدرن*، دولتی را که دارای ویژگی‌هایی چون انحصار و کنترل ابزارهای خشونت، سرزمینی بودن، حاکمیت، مشروعیت، قدرت غیرشخصی، دیوان‌سالاری عمومی، مشروعیت، شهروندی و مالیات‌ستانی است، دولت مدرن می‌نامد (پیرسون، ۱۹۹۵: ۳۵).

به لحاظ نظری این پژوهش دولت مدرن را با تأسی به آرای موریس، گیدنز، هکتر و پیرسون دستگاهی سیاسی می‌داند که نهادهایش علی‌رغم تغییر حاکمان تداوم دارد؛ نظم عمومی یک‌پارچه و متمرکزی، در سرزمینی که در آن دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی و مدعی انحصاری به کارگیری اجبار مشروع است به وجود می‌آورد؛ خواهان وفاداری اعضا و ساکنان سرزمینش است؛ دارای حاکمیت مستقیم است و بی‌واسطه و از طریق دستگاه بوروکراسی با تمامی ابعاد زندگی اتباع خود ارتباط می‌یابد؛ منابع اقتصادی برای انجام کارویژه‌های دولت نیز بر خلاف دولت‌های پیشامدرن که از طریق خراج و معمولاً با استفاده از زور به دست می‌آمد، از طریق بوروکراسی، به صورت مستقیم از شهروندان در قالب مالیات اخذ می‌شود. این دولت در فضایی بین‌المللی که عرصه رقابت دولت‌ها است قرار دارد، بنابراین نیازمند مرزبندی فیزیکی و فرهنگی -

هویتی با سایر دولت‌ها است. به این معنا که اتباع دولت به لحاظ هویتی خود را منتسب به دایره سرزمینی دولت می‌دانند. از سویی دیگر دولت مدرن برای به‌کارگیری خشونت مشروع در مرزهای خود و هم‌چنین مقابله احتمالی با سایر دولت‌ها، نیازمند ارتش منظم است. بر خلاف دولت‌های پیشامدرن که نیروی ارتش آن‌ها از طریق مزدوری تأمین می‌شد، نیروی ارتش در دولت مدرن عموماً از طریق سربازگیری تأمین می‌شود. این امر از یک طرف نیروی قابل اتکا و کم‌هزینه‌ای برای دولت به وجود می‌آورد و از سوی دیگر زمینه ایجاد فرهنگ و هویت مشترک را برای سربازانی که از قومیت‌های مختلف هستند و خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های متفاوتی دارند، فراهم می‌کند. دولت مدرن برای انجام مجموع کارویژه‌های یاد شده، احتیاج به نوعی همگون‌سازی هویتی در جامعه دارد. برای ایجاد این مهم (ملت‌سازی)، از ابزارهای بسیاری همانند گسترش آموزش عمومی، خلق سرود ملی و پرچم، برپایی بناهای یادبود و ترسیم نقشه‌هایی که مرزهای دولت - ملت را نشان می‌دهد، استفاده می‌کند. در بسیاری از مواقع به ابداع سنت می‌پردازد، گاه تاریخ را تحریف می‌کند تا آن چیزی را که خود می‌خواهد بیابد و در یک کلام با تأسی به ایدئولوژی ملی‌گرایی، سعی در همگون‌سازی هویتی و ملت‌سازی دارد. با توجه به آنچه گفته شد، اولاً دولت مدرن در مقابل دولت‌های پیشامدرن همانند امپراتوری قرار دارد، در ثانی به لحاظ سازوکار اعمال قدرت می‌تواند به شکل‌های مطلقه و یا دموکراتیک بروز یابد (هرچند که عموم دولت‌های مدرن در آغاز شکل‌گیری به صورت مطلقه عمل کرده‌اند و بعداً به سمت دموکراتیک‌شدن حرکت کرده‌اند). بنابراین بر اساس واقعیت‌های تاریخی و نظریه‌های صاحب‌نظران می‌توان تیپ ایده‌آلی به شرح زیر از دولت مدرن ارائه داد:

جدول شماره ۱. تیپ ایده‌آل دولت مدرن و امپراتوری

امپراتوری	دولت مدرن
ارتش مبتنی بر مزدوری است.	دارای ارتش منظم مبتنی بر سربازگیری است.
خراج بگیری است.	مالیات‌ستان است.
بوروکراسی به گستردگی دولت مدرن نیست، درهای	دارای بوروکراسی باز و گسترده با زبان واحد

است.	بوروکراسی بسته است (موروثی است).
منبع نهایی اعمال خشونت مشروع است. در درون قلمرو سرزمینی دولت هیچ مرجع دیگری حق اعمال خشونت مشروع ندارد.	در قلمرو امپراتوری، قدرت‌های محلی در محدوده خود حق اعمال خشونت مشروع دارند.
بی‌واسطه بر اتباع خود حکومت می‌کند.	حکومت امپراتوری بر تابعان از طریق حکام محلی انجام می‌شود.
دارای مرزهای مشخص است که بعضاً با میله‌ها یا سیم خاردار معین شده است.	به جای مرزهای مشخص دارای جبهه است که با قدرت یا ضعف مرکز جابه‌جا می‌شوند.
اقدام به استانداردسازی در بیشتر حوزه‌ها می‌کند.	استاندارد واحدی در کلیت امپراتوری وجود ندارد و تابعان هر یک از حکام محلی استانداردهای خود را دارند.
سعی در همگون‌سازی فرهنگی و هویتی دارد (ملت ساز است).	معمولاً همگون‌سازی هویتی جایگاهی در امپراتوری‌ها ندارد. در بسیاری از موارد همگون‌سازی هویتی در نهایت به فناء امپراتوری انجامیده است.

پژوهش حاضر دولت مدرن را دارای مشخصات یاد شده می‌داند و از نظر علل ظهور این شکل از دولت‌ها، اگرچه معتقد به علل موجوده متفاوتی به تناسب زمان و مکان است، اما با تأسی به نظریه نظام جهانی والرشتاین بسیاری از دولت‌های مدرن را خصوصاً در کشورهای پیرامونی زائیده گسترش نظام جهانی می‌داند (والرشتاین، ۱۹۷۴: ۱۳۶-۱۴۷). در نظام جهانی، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از رهگذر ادغام مجموعه (به لحاظ جغرافیایی) وسیعی از فرآیندهای تولید شکل گرفته است. این حالت را والرشتاین «تقسیم کار» واحد می‌خواند و اذعان دارد که همه نظام‌های تاریخی مبتنی بر تقسیم کارند، اما هیچ یک از نظام‌های قبلی به اندازه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پیچیده، پرشاخ و برگ و در عین حال منسجم نبوده‌اند. از این گذشته، چارچوب سیاسی‌ای که در آن تقسیم کار رشد و نمو پیدا کرده است متعلق به یک امپراتوری نیست بلکه به نظام بین‌الدولی تعلق دارد که خود محصول توسعه تاریخی این نظام است. این نظام بین‌الدول از دولت‌های به اصطلاح دارای حاکمیت تشکیل شده است. این دولت‌ها که خود مولود این نظام‌اند، مشخصه تعیین‌کننده‌شان تمایزات سرزمینی و توافق بر سر تقسیمات ارضی همراه با عضویت در این نظام و پذیرش الزامات آن است.

با این حال این دولت‌ها خود به صورت جداگانه ابزار اعمال خشونت را کنترل می‌کنند (والرشتاین، ۱۳۷۷: ۲۳۲-۲۳۳). به بیان دیگر با شکل‌گیری نظام جهانی، بر خلاف نظام امپراتوری که مازاد اقتصادی صرفاً با اجبار سیاسی به مرکز امپراتوری انتقال می‌یافت، سازوکار انتقال مازاد از پیرامون به مرکز سازوکاری اقتصادی است. این سازوکار مستلزم شکل‌جدیدی از دولت است که والرشتاین آن را دولت - ملت می‌نامد؛ دولت‌هایی که خود را در ارتباط با دیگر دولت‌ها تعریف می‌کنند و همراه آن‌ها نظامی بین‌الدولی را تشکیل می‌دهند. گذشته از آن بنا به منطق اقتصاد جهانی، این نظام باید به همه جا تسری یابد و این امر مستلزم آن است که هیچ سرزمینی بدون صاحب نباشد، یعنی سرزمین‌ها به دولت‌ها تعلق داشته باشند (همان، ۲۷۴) که این خود شرط اولیه دولت‌های مدرن است. به این ترتیب به وجود آمدن فضای بین‌الدولی، نوعی فشار ساختاری به کشورهایی که وارد گردونه نظام جهانی می‌شوند وارد می‌سازد تا از اشکال ماقبل مدرن دولت به سمت دولت مدرن یا به تعبیر والرشتاین دولت - ملت حرکت کنند. چرا که انتقال مازاد از پیرامون، نیازمند شکل‌جدیدی از دولت است که دارای قلمرو سرزمینی مشخص، حق حاکمیت و منبع‌نهایی اقتدار باشد تا فرآیند انتقال مازاد از حاشیه به مرکز را تضمین کند. بنابراین الزامات ساختاری نظام جهانی، ساختار دولت‌ها را مدرن می‌کند. به همین دلیل دولت‌هایی که در گردونه این نظام قرار می‌گیرند ناگزیر از نوسازی هستند.

از نظر روش‌شناسی نیز این پژوهش، مبتنی بر تبیین ساختاری است. در تبیین ساختاری این نکته مفروض است که ساختارهای اجتماعی ویژگی‌ها و تأثیراتی علی دارند که نقش مهمی در تغییرات تاریخی ایفا می‌کنند. ساختارها نیز قدرت علی‌شان را از طریق تأثیر بر کنش‌های فردی، باورها، ارزش‌ها و انتخاب‌های افراد اعمال می‌کنند، اما با وجود آن از افراد متأثر می‌شوند (لیتل، ۲۰۰۱: ۶). بنابراین در تبیین ساختاری «عامل علی ساختار و سازوکار علی، قواعد ساختاری است» (ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۶۱) آنچه که پژوهش‌گر ساختارگرا باید انجام دهد آن است که اولاً ساختارها را به خوبی

توصیف کند، در ثانی قواعد ساختاری را شناسایی نماید و در نهایت بتواند پیامدهای آن قواعد ساختاری را نشان دهد. بنابراین در تبیین ساختاری علت بروز یک پدیده را ساختار فرض می‌کنیم و چگونگی بروز آن (سازوکار علی) را از طریق شناسایی قواعد ساختاری توضیح می‌دهیم. قواعد ساختاری نیز تابع طرز چینش عناصر ساختار است. به این ترتیب در تبیین ساختاری، ساختارها و قواعد ساختاری را شناسایی می‌کنیم، آن‌گاه بر اساس آن قواعد مشخص می‌کنیم که چه گزینه‌هایی در مقابل کنش‌گران قرار دارد. پس از آن، مزیت‌ها و هزینه‌های هر یک از گزینه‌ها و هم‌چنین درجه امکان‌پذیری و پیامدهای احتمالی آن‌ها را برای کنش‌گر مشخص می‌کنیم. آن‌گاه با استفاده از نظریه انتخاب عاقلانه (به معنای وسیع آن، نه به معنای تنگ‌دامنه و کوتاه‌نظرانه آن) نشان می‌دهیم که کنش‌گر کدام گزینه را انتخاب می‌کند. این مرحله در واقع نوعی تفسیر خواهد بود که البته این تفسیر بر اساس شرایط ساختاری و جایگاه کنش‌گران در فضای ساختاری انجام می‌شود (در پژوهش‌های تاریخی، تفسیر رخدادهای تاریخی مد نظر است). البته زمانی که در صدد فهم کنش‌هایی هستیم که در گذشته اتفاق افتاده‌اند، باید با استفاده از نوعی حضور و غیاب تاریخی چرایی کنش‌ها را فهم و تفسیر کنیم. با توجه به ملاحظات نظری و روش‌شناختی که گفته شد، این پژوهش، ظهور دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه را در پرتو تحول ساختاری ناشی از ادغام ایران تبیین کرده و به لحاظ تاریخی فرآیند تکوین این شکل از دولت را توضیح می‌دهد.

۳. سیر تاریخی پیدایش دولت مطلقه مدرن در ایران

۳.۱. ادغام ایران در نظام جهانی

در اواخر دوره صفویه با وارد شدن ایران به نظام جهانی تحولی ساختاری در اقتصاد و جامعه ایرانی به وجود آمد که در یک فرآیند تاریخی زمینه شکل‌گیری گونه‌ی جدیدی از دولت را که دولت مطلقه مدرن می‌نامیم، فراهم ساخت. در نظام جهانی والرشتاینی، ایران دوره صفوی (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) به عنوان یک امپراتوری جهانی در نظام

جهانی سرمایه‌داری در حال پیدایش، مطرح بوده است (فوران، ۱۳۸۵؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۶). با فروپاشی امپراتوری صفوی و پس از آن حدود هشتاد سال فقدان حکومت مرکزی قوی، اقتصاد ایران روند نزولی در پیش گرفت (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۸) و تا قاجار در ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش به قدرت برسد، شدیداً دگرگون شده بود.

در چارچوب نظریه نظام جهانی، ایران از عرصه خارجی (موقعیتی که در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، هفدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) و هجدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹) داشت، به حاشیه نظام سرمایه‌داری جهانی در طول سده نوزدهم کشانده شد (والرشتاین، ۱۹۷۹: ۳۰۱). در این دوره ایران به صادرکننده ماده خام تبدیل شد و سهم صنایع آن بالاخص منسوجات کاهش یافت (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۸۱). در حالی که در سال ۱۸۴۴ بیش از ۷۰ درصد از صادرات ایران را تولیدات صنایع دستی تشکیل می‌داد، تا سال ۱۹۱۰ سهم تولیدات به استثنای فرش در عمل به صفر رسیده بود (کارشناس، ۱۹۹۰). کنترل همان اندک محصولات کشاورزی صادراتی نیز در دست خارجی‌ها بود (فاضلی، ۱۳۸۶). به این ترتیب وابستگی که دارای جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی بود، پدیدار گردید و ایران مقارن با به قدرت رسیدن قاجار در نظام جهانی ادغام شد و در حاشیه آن قرار گرفت.

۳.۲. انقراض قاجاریه و به قدرت رسیدن رضاخان

با ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار و درگیر شدن در نظام بین‌الدول، فشارهایی برای نوسازی دولت بر جامعه ایرانی وارد شد، اما به دلیل ناتوانی قاجارها، اندک تلاش‌های نوسازانه عملاً راه به جایی نبرد. ناکامی و ناتوانی قاجاریه برای نوسازی منجر به انقلاب مشروطه شد. با انقلاب مشروطه که می‌توان ظهور آن را در پرتو تحولات به‌وجود آمده در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران پس از ادغام در نظام جهانی توضیح داد (فوران، ۱۳۸۵؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۶) وضعیت قاجار بدتر شد. انقلاب مشروطه را - که تنها درصدد ساقط کردن یک دولت استبدادی خاص نبود، بلکه برنامه مثبت و روشنی هم - ملهم از تجربه اروپا - برای از میان برداشتن حکومت استبدادی و جایگزین

کردن آن با حکومت قانون داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۹) - می توان سرآغاز شکل گیری دولت مدرن دانست. اما از آن جا که دولت های مدرن در ابتدای شکل گیری عموماً به دلیل الزامات ساختاری به صورت مطلقه بروز می یابند، دولت مشروطه نیز که فاقد توان نظامی و اداری - اجرایی لازم بود عملاً راه به جایی نبرد. تسلط این دولت بر منابع اصلی قدرت، از جمله پلیس و ارتش، چنان ناچیز بود که حتی نمی توانست مالیات های گذشته را وصول کند و منابع مالی لازم برای اصلاحات عمده را فراهم آورد (کدی، ۱۳۸۵: ۱۵۷-۱۵۶). در واقع دولت مشروطه، شکل توسعه یافته دولت مدرن در جامعه ای بود که هنوز زیرساخت های اجتماعی و اقتصادی آن فراهم نشده بود و به همین دلیل محکوم به شکست بود. این نکته ای است که عموماً در تحلیل هایی که درباره علل شکست انقلاب مشروطه ارائه گردیده، نادیده گرفته می شود.

به دلیل فقدان شرایط ساختاری لازم برای تداوم این شکل از دولت، در نهایت از دل انقلاب مشروطه هرج و مرج بیرون آمد. فاصله دوازده ساله پیروزی انقلاب در سال ۱۲۸۸ تا کودتای ۱۲۹۹ دوره هرج و مرج در مرکز و ولایات بود (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۸۱). از یک سو توان دولت تضعیف شده بود و از سوی دیگر به دلیل همین ضعف حکومت مرکزی، خودمختاری در ولایات که عمدتاً در دست عشایر بود افزایش یافته بود (فوران، ۱۳۸۵: ۲۸). در چنین شرایطی یعنی هرج و مرج ناشی از کاهش توان قدرت مرکزی و ناامنی به وجود آمده ناشی از آن، زمینه اجتماعی برای ظهور قدرت جدیدی که این وضع آشفته را سامان دهد، فراهم شد (کدی، ۱۳۸۵: ۱۳۶). گذشته از آن، شرایط جهانی نیز چنین روندی را ایجاب می کرد (فوران، ۱۳۸۵: ۱۳).

در این دوره انگلستان و روسیه دو قدرت بزرگ نظام جهانی بودند که با یکدیگر مبارزه و رقابت می کردند. به همین دلیل بود که سیاست بریتانیا طی سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ با قدرت گرفتن رضاخان موافق بود، چرا که او را عامل ثبات در مرزهای هند، عراق و روسیه می دانست (زیرنسکی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). از سویی دیگر وجود یک دولت

قدرتمند می‌توانست هم با جنبش‌های رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلو پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد (فوران، ۱۳۸۵: ۳۰۲). این چیزی بود که انگلستان شدیداً به آن نیاز داشت. در واقع در این دوره هدف انگلستان در ایران، استقرار نظامی بود که موازنه بین‌المللی قدرت را برهم نزنند. به همین دلیل انگلیسی‌ها دیکتاتوری پهلوی را نزدیک‌ترین شکل حکومت مورد نظر خویش در ایران می‌دانستند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۴۲). خصوصاً که در پی انقلاب اکتبر در روسیه، این خواست برایشان ضروری‌تر شده بود و لذا از تشکیل دولتی قدرتمند در ایران حمایت می‌کردند.

روس‌ها نیز وجود یک دولت قدرتمند را در نهایت مانعی برای دست‌اندازی انگلیسی‌ها بر کل منابع ایران می‌دانستند (آوری، ۱۳۷۲: ۱۶۶). گذشته از آن با بروز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و حاکم شدن نظام کمونیستی در این کشور، حاکمان شوروی بر اساس آموزه‌های مارکسیستی، وجود یک دولت قدرتمند را حرکتی در جهت تسریع گذار از یک فرماسیون اجتماعی به فرماسیون بعدی و در نتیجه زمینه‌ساز انقلاب کمونیستی در ایران می‌دانستند. به این ترتیب ساختار نظام جهانی به همراه شرایط مساعد داخلی زمینه را برای کودتای ۱۲۹۹ فراهم کرد. این در حالی بود که در میان جریان روشنفکری، اجتماعی فراگیر برای ظهور یک مصلح بزرگ و نجات‌دهنده که عظمت گذشته ایران را به آن بازگرداند و ایرانی نو بسازد، وجود داشت (کاظم‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۳۷؛ اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۳). علاوه بر آن، نیروهای اجتماعی (روحانیت، سران ایلات و عشایر، اشراف زمیندار و تجار و بازرگانان) هر یک آن‌قدر قدرت نداشتند که بتوانند بر جامعه مسلط شوند. در چنین شرایط ساختاری که هیچ نیروی اجتماعی توان غلبه بر سایرین را نداشت، نیرویی نظامی که از حمایت قدرت‌های بزرگ برخوردار بود، از طریق کودتا قدرت را به دست گرفت. بسیاری از روشنفکران و از جمله عده‌ای از شاعران و نویسندگان، کارمندان، دولتمردان و صاحبان مشاغل رده‌بالا نیز تا حد زیادی تحت تأثیر رضاخان و ملی‌گرایی او قرار

گرفتند (فوران، همان: ۳۰۷). با اندکی مسامحه می‌توان رضاخان را - که خود مولود ساختارهای اجتماعی بود - برای جامعه ایرانی آن زمان، یک منجی بزرگ دانست. کسی که سودای ایجاد نظم در جامعه‌ای بحران‌زده را داشت که ناامنی در گوشه و کنار آن بیداد می‌کرد. در چنین فضایی و با متجلی شدن آثار نظامی که رضاخان وعده می‌داد، استقبال عمومی از او بالا گرفت، هرچند با استقرار پایه‌های دولت مطلقه مدرن، این استقبال به واگرایی تبدیل شد.

۳.۳. فرآیند تکوین دولت مطلقه مدرن

همان‌طور که گفته شد، ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار و الزامات ساختاری این ادغام و هم‌چنین فضاسازی گفتمان غالب روشنفکری، موجب شد که ساختار دولت در ایران بعد از به قدرت رسیدن رضاخان شکل دیگری بیابد. در چنین فضایی رضاخان در ابتدا پرچم جمهوری‌خواهی را علم کرد، اما مخالفت روحانیون و برخی روشنفکران باعث شد از جمهوری‌خواهی دست بکشد (اتابکی، ۱۳۸۵: ۸۵-۸۷) و در نهایت با رأی مجلس مؤسسان سلسله قاجاریه را منقرض سازد و سلسله پهلوی را بنیان نهد (کدی، همان: ۱۵۱). از آن جا که ساختار نظام جهانی دیگر اجازه تشکیل دولت به شیوه سنتی (امپراتوری) را نمی‌داد، دولت پهلوی اول می‌بایست ساختاری متفاوت از دولت قاجار می‌یافت. ساختاری که در آن دولت متمرکز و قدرتمند باشد و با ساخت شبه‌امپراتوری قاجار تفاوت داشته باشد.

بر این اساس سازماندهی دولت به صورت یاد شده، ضرورتی ساختاری و گریزناپذیر بود. این در حالی بود که جریان روشنفکری نیز ظهور و بروز چنین دولتی را ضرورتی انکارناپذیر و البته نوعی آرمان می‌دانست و به لحاظ فکری ادبیات گسترده‌ای درباره آن به وجود آورده بود. به همین دلیل بسیاری از روشنفکران به حمایت از رضاشاه پرداختند (بنانی، ۱۹۶۵؛ کاتم، ۱۳۷۱؛ آبراهامیان، ۱۳۷۸). بسیاری از آن‌ها گرد رضاشاه جمع شدند و در پیشبرد برنامه‌ها به او کمک کردند و برخی از آن‌ها نیز سمت‌های بالا و مهمی در دستگاه بوروکراسی دولت به دست آوردند (مرشدی‌زاد،

۱۳۸۰: ۷۳). در همین راستا دولت‌سازان با تأسی به ساختار دولت در غرب مجموعه سیاست‌ها و اقدام‌هایی را برای نوسازی دولت در پیش گرفتند. اقدام‌هایی که توان نظامی دولت را افزایش می‌داد، منجر به توسعه حاکمیت و حذف سایر منابع اقتدار می‌شد، ارتباط دولت با توده مردم را بی‌واسطه می‌کرد، واحدهای اجتماعی را با هم مرتبط می‌ساخت، نوعی یک‌پارچه‌سازی و استانداردسازی در جامعه به وجود می‌آورد و زمینه را برای همگون‌سازی هویتی فراهم و دولت را حاکم بلامنزاع قلمرو سرزمینی ایران می‌کرد^۱. مهم‌ترین اقدام‌های دولت در این زمینه عبارت بودند از: ۱) ایجاد ارتش مدرن ۲) به حاشیه راندن نیروهای اجتماعی رقیب ۳) توسعه بوروکراسی و مدرن کردن آن ۴) استاندارد کردن واحدهای سنجش و اندازه‌گیری ۵) توسعه راه‌ها و شبکه‌های ارتباطی و ۶) همگون‌سازی هویتی.

۳.۳. ۱. ایجاد ارتش مدرن

با توجه به ضرورتی که ایجاد ارتش مدرن و منظم برای سازماندهی ساختار دولت داشت، نخستین و چشم‌گیرترین و پرهزینه‌ترین تلاش‌های رضاشاه معطوف به ایجاد یک ارتش مدرن شد (کدی، ۱۳۸۵: ۱۴۳). رضاخان در ۱۵ آذر ۱۳۰۰، ژاندارمری و لشکر قزاق را در هم ادغام کرد و در ۱۵ دی ماه ۱۳۰۰ اعلام داشت که ارتش نوین با پنج لشکر سازماندهی شده و هر لشکر مرکب از حدود ۱۰ هزار سرباز است. در سال ۱۳۰۱ مقدمات خرید تفنگ و مهمات از اروپا را فراهم کرد و از تابستان ۱۳۰۲ محموله‌های ارسالی سلاح‌های خریداری شده از اروپا به تدریج به ایران رسید. علاوه بر آن، از اوایل دهه ۱۳۰۰ ارتش نخستین گام‌ها را برای مکانیزه‌شدن برداشت و شروع به استفاده از زره‌پوش‌ها، تانک‌ها و وسایل نقلیه موتوری اروپایی کرد. میان سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ نخستین گام‌های لرزان برای تشکیل نیروی هوایی برداشته شد

^۱. یادآوری این نکته ضروری است که با توجه به رویکرد ساختاری حاکم بر این پژوهش و با توجه به تلقی که از دولت در این پژوهش مدنظر است، هر آن‌جا که از اقدام‌های رضاشاه نام برده می‌شود، منظور اقدام‌های دولت به معنای نهادی آن است که مجموعه‌ای از تصمیم‌گیران در تمامی ابعاد نهادی آن را شامل می‌شود.

به طوری که در ۱۳۰۵ نیروی هوایی ایران دارای ۱۷ فروند هواپیما شد (کرونین، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۷). مکانیزه کردن و توسعه ارتش نیازمند منابع مالی بود و لذا بخش مهمی از بودجه به این امر اختصاص می‌یافت. ارقام رسمی بودجه نشان می‌دهد که به طور متوسط ۳۳/۵ درصد از کل درآمد دولت در فاصله سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۴۱م/۱۳۰۵-۱۳۲۰ش صرف ارتش شده است. به علاوه، بخش بزرگی از درآمد نفت (که در بودجه ذکر نمی‌شد) صرف خرید تجهیزات گران‌قیمت تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات‌سازی در تهران و شهرهای دیگر می‌شد (آوری، ۱۹۷۵: ۲۵۹).

علاوه بر تجهیز تسلیحاتی ارتش، قانون خدمت اجباری دو ساله نظام، نیرویی مناسب را برای ساماندهی ارتش در اختیار دولت قرار می‌داد (کرونین، ۱۳۸۳: ۷۳). مهم‌ترین وظیفه ارتش نیز گسترش و حفظ اقتدار دولت مرکزی در سرتاسر کشور و از میان بردن هر نوع قدرت خودمختار محلی بود. به طوری که تا سال ۱۳۰۵ میزان تسلط دولت بر قدرت‌های محلی بسیار شدت گرفت و توازن تهران و ایالات به نفع تهران دگرگون شد (کرونین، ۱۳۷۷: ۴۰۲-۴۰۳). به این ترتیب با ایجاد ارتش دائمی و منظم یکی از بنیان‌های دولت مطلقه مدرن ریخته شد و زمینه را برای حذف سایر مراجع اقتدار فراهم آورد و دولت را به حاکم بلامنازع قلمرو سرزمینی ایران تبدیل کرد، چیزی که دولت مشروطه فاقد آن بود.

۳.۲. توسعه حاکمیت از طریق حذف نیروهای رقیب

توسعه حاکمیت یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت‌های مدرن است. در این راستا دولت‌های مدرن تلاش می‌کنند سایر منابع اقتدار را در قلمرو سرزمینی خود از میان بردارند. در دوره مورد مطالعه ما ایالات و عشایر و روحانیت دو نیروی مهم اجتماعی بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۱۰) که از اقتدار دولت می‌کاستند و رقیب آن محسوب می‌شدند. به همین دلیل دولت تلاش کرد این منابع اقتدار را از میان بردارد. در این زمینه با دو اقدام سرکوبی و پس از آن تخته قاپو کردن عشایر (کرونین، ۱۳۸۳: ۳۹۱) و

هم‌چنین مدرن‌سازی دستگاه قضایی، بر آن شد تا با حذف این نیروهای رقیب حاکمیت خود را تثبیت کند.

۳.۳.۲. به حاشیه‌راندن نیروی ایلی

سرکوبی نیروی عشایر یکی از مهم‌ترین اقدام‌هایی بود که در راستای توسعه حاکمیت دنبال شد (همان، ۱۱۴). البته گذشته از آن که سرکوبی عشایر بنا به ساخت دولت مطلقه مدرن ضروری بود، فضای روشنفکری این دوره نیز زمینه را برای چنین سرکوبی فراهم کرده بود.

از نظر دولت جدید و نخبگان میهن‌پرست حامی آن، سرکوبی عشایر برای ایجاد دولتی مدرن و متمرکز با جمعیتی که از لحاظ فرهنگی یکپارچه و همگن باشد اجتناب‌ناپذیر بود. بنابراین انهدام قدرت رهبران عشایر بی‌درنگ با انقیاد جمعیت عشایر در برابر قدرت مستقیم و بی‌میانجی دولت متجدد پیگیری شد (کرونین، ۱۳۸۳: ۷۳). در همین راستا رضاخان در ابتدا جنبش‌های مخالفی را که در تبریز (جنبش خیابانی) و مشهد (جنبش پسیان) شکل گرفته بود، سرکوب کرد. سپس رهسپار گیلان شد تا جنگلی‌ها را که دیگر از حمایت شوروی محروم شده بودند، از میان بردارد. پس از آن برای از میان برداشتن سمیتقو، رهبر شورشیان گُرد، اقدام کرد و در نهایت شیخ خزعل را که در خوزستان حکومتی مستقل تشکیل داده بود از سر راه برداشت (سایکل، ۱۳۷۲: ۱۷-۲۰). کمی بعد با سیاست اسکان عشایر تلاش کرد تا نمادهای هویتی این نیروی اجتماعی را از میان بردارد و برای همیشه از سر آن رها شود. به این ترتیب با سرکوبی نیروی ایلی، یکی از مهم‌ترین منابع اقتدار در مرزهای سرزمینی از بین رفت و یکی دیگر از مؤلفه‌های دولت مطلقه مدرن تثبیت گردید.

۳.۳.۲. به حاشیه‌راندن روحانیت

در این دوره روحانیون یکی از قدرتمندترین نیروهای اجتماعی در ایران بودند که به دلیل: ۱) کارکردهای مذهبی (۲) کنترل امور قضایی (۳) اداره موقوفات گسترده مذهبی (۴) ارائه خدمات خیریه به توده‌ها قدرت زیادی داشتند (ویلبر، ۱۹۷۵: ۲۵). دولت نیز

گرچه بر قوانین اداری و برخی قوانین جزایی که «عرف» نامیده می‌شد کنترل داشت، اما علما مسئولیت اکثر دادگاه‌ها و امور قضایی را برعهده داشتند (کدی، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۴). این امر بر قدرت روحانیت به عنوان یک نیروی اجتماعی تعیین‌کننده در جامعه ایرانی می‌افزود و هم‌زمان از دامنه قدرت و نفوذ دولت می‌کاست. بنابراین دولت تلاش کرد تا از طریق مدرن‌سازی نظام قضایی این نیروی اجتماعی را به حاشیه براند (آوری، همان: ۳۵).

اصلاحات قضایی در قیاس با بقیه اقدامات اجباری، نسبتاً با کندی و به تدریج انجام گرفت. در این راستا سه مجموعه قوانین جداگانه مبتنی بر الگوهای غربی به مجلس پیشنهاد و تصویب شد. در سال ۱۳۰۴ قانون تجارت، در سال ۱۳۰۵ قانون جزا و در سال ۱۳۰۷ قانون مدنی به تصویب مجلس رسید. ظاهراً تدوین قانون مدنی، که بنانی آن را «غیر مذهبی کردن شریعت» می‌نامد، مشکل‌تر از بقیه بود؛ زیرا به تدریج و با طی مراحل به اجرا گذاشته شد. در ۱۳۰۵ علی‌اکبر داور قانون پایه «موقتی» را به مجلس پیشنهاد کرد. شکل نهایی این قانون در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷، یعنی دو روز پیش از الغای رسمی قراردادهای کاپیتولاسیون که از یک سال پیش ایران آن‌ها را رد کرده بود، به تصویب مجلس رسید (زیرنسکی، همان: ۱۳۶-۱۳۵). در ۱۵ فروردین ۱۳۰۷ قانون جدیدی به اجرا گذاشته شد که بر اساس آن، تمام قضات ملزم به گذراندن دروس منطق، فقه و اصول، قوانین اساسی، احکام ثروت و مالکیت، تاریخ سیاسی، قانون اساسی ایران، قانون جزا، قانون امور مالی، قوانین بین‌الملل، قوانین بازرگانی، اصول تجارت و قوانین مربوط به معاهدات بین ایران و کشورهای خارجی گردیدند. هم‌چنین اعلام شد تمامی حکام شرع و فقها برای خدمت در کسوت قضایی می‌بایست دارای اجازه‌نامه اجتهاد باشند. در مورد صلاحیت قضات و روحانیون سنی نیز تصریح شده بود که بایستی دو تن از مفتی‌های سنی آن‌ها را تأیید کنند (مجموعه قوانین مجلس شورا، ۱۳۸۶). در ۱۳۰۷ با تصویب قانون تأسیس دفاتر ثبت اسناد و املاک، اختیارات محاکم شرعی در زمینه معاملات ارضی از ایشان سلب و به دفاتر اسناد و

املاک و اگذار گردید. در سال ۱۳۰۸ به موجب قانون دیگری اختیارات محاکم شرعی در مورد ازدواج و طلاق نیز دچار محدودیت گردید. در سال ۱۳۱۰ یک مصوبه دیگر مجلس حتی حق طلاق و ازدواج را در حوزه اختیارات وزارت عدلیه درآورد. در پایان سال ۱۳۱۵ یک حکم قانونی دیگر که در مورد نظم بخشیدن به شیوه انتخاب قضات محاکم بود، باعث تکمیل فرآیند اصلاح ساختاری و عرفی‌سازی نظام قضایی کشور شد. این قانون برای احراز سمت قاضی محکمه در وزارت عدلیه، شرایطی را - از جمله داشتن مدرک از دانشکده حقوق و یا یک دانشگاه معتبر خارجی - تعیین کرده بود (همان).

در سال ۱۳۱۸ اقدام دیگری در مورد محاکم شرعی صورت گرفت که به موجب آن هیچ پرونده‌ای قابل طرح در محاکم شرعی نبود، مگر آن که محاکم دولتی و یا دادستانی کل به طرح آن در محکمه شرعی حکم دهند. پس از این اقدام دادگاه‌های شرعی ملغی شد و در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ «آیین دادرسی مدنی» و «آیین جزا» با رنگ و بوی قوانین غربی به اجرا گذاشته شد (فغفوری، ۱۳۸۱: ۴۸-۵۰). به این ترتیب روحانیت در دهه ۱۳۱۰ ش. بخش عمده مواضع خویش در زمینه‌های قضایی و آموزشی را از دست داد. به این ترتیب علاوه بر آن که نظام قضایی به شیوه‌ای عرفی سامان داده شد، دست روحانیت از دستگاه قضایی تا اندازه زیادی کوتاه شد و در نتیجه یکی دیگر از منابع اقتدار حذف گردید و حاکمیت دولت به عنوان تنها منبع اقتدار توسعه داده شد.^۱

۳.۳.۳. توسعه نظام اداری و مدرن کردن آن

از آن‌جا که نظام اداری کانون توانایی دولت مدرن برای اعمال قدرت سمبولیک است، در این شکل از دولت بوروکراسی توسعه داده می‌شود (لاومن، ۲۰۰۵: ۱۶۴). یکی از اقدام‌های مهمی که دولت رضاشاه بعد از به قدرت رسیدن انجام داد، توسعه نظام اداری

^۱. یادآور می‌شود که اقدام برای کاهش اقتدار روحانیت صرفاً به عرفی‌سازی دستگاه قضا خلاصه نشد. دولت اقدام‌های دیگری مثل لباس متحدالشکل (که البته نتیجه معکوس داد)، کشف حجاب و... انجام داد.

بود که با فعالیتهای مکمل این سیاست همانند جاده‌سازی، کشیدن راه‌های آهن، گسترش وسایل ارتباطی و آموزش عالی و جز این‌ها، همراه بود (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۵۲). در زمان قاجار، دستگاه بوروکراسی، تیول شاهزادگان قاجاری و خاندان‌های قدیمی صاحب دیوان بود، اما در زمان مورد بحث این در به روی طبقه‌های متوسط تحصیل کرده باز شد (فلور، ۱۹۸۲: ۳۲). در همین راستا، رضاشاه به تدریج مجموعه غیررسمی مستوفیان قدیم، میرزاهای موروئی و وزیران مرکز نشین فاقد اداره در استان‌ها را به صورت نودهزار کارمند تمام وقت دولتی در ده وزارتخانه درآورد. کنترل مرکز بر مناطق کشور نیز از طریق برهم زدن تقسیمات کشوری عصر قاجار صورت گرفت. به جای چهار ایالت، یازده استان به وجود آمد و هر استان نیز به شهرها و بخش‌های کوچک‌تر تقسیم شد (کونولی، ۱۹۳۵: ۴۶۲). این امر زمینه را برای برقراری ارتباط مستقیم با تمامی اتباع جامعه ایرانی فراهم ساخت، موجب گسترش یک زبان واحد و رسمی شد و نوعی سلسله‌مراتب اداری را در جامعه حاکم کرد. در واقع با توسعه بوروکراسی بعد دیگری از دولت‌سازی به شیوه مدرن توسعه داده شد و زمینه را برای تسلط دولت بر تمامی شئون اجتماعی فراهم ساخت. به این ترتیب دولت می‌توانست با دور افتاده‌ترین بخش‌های جامعه ارتباط بیابد، واسطه‌هایی (حکام محلی) را حذف کند و نوعی تمرکز در ساخت دولت به وجود آورد. علاوه بر آن بوروکراسی امکان مالیات‌ستانی مستقیم را برای دولت فراهم و توان اداری دولت را تقویت کرد. به این ترتیب حضور فراگیر دولت در تمامی ابعاد زندگی اتباع عینیت یافت.

۳.۳. ۴. استاندارد کردن واحدهای سنجش

از آن جا که در دولت‌های مدرن همه مناطق سرزمینی دولت با هم ارتباط می‌یابند و عرصه ارتباطی (تجاری و غیرتجاری) از محدوده هر ناحیه و منطقه فراتر رفته و کلیت قلمرو سرزمینی را در بر می‌گیرد، نیاز به استاندارد سازی در بسیاری از زمینه‌ها از جمله، واحدهای سنجش ضروری می‌شود.

در ایران، تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، واحدهای سنجش و اندازه‌گیری در مناطق و ایالت‌های مختلف متفاوت بود (آوری، ۱۳۷۲: ۲۱). به همین دلیل یکی از اقدام‌های دولت مطلقه مدرن رضاشاهی، یکسان کردن واحدهای سنجش بود. در همین راستا در دهم خرداد ماه ۱۳۰۴ شمسی، قانون اوزان و مقیاس‌ها به تصویب مجلس رسید که به استاندارد سازی در این زمینه می‌پرداخت. در ۲۷ اسفند ماه ۱۳۰۸ شمسی نیز قانون دیگری در زمینه مشخص کردن واحد پول و استاندارد کردن مسکوکات با عنوان «قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران» به تصویب رسید که واحد پول قانونی ایران را ریال طلا تعیین و آن را به صد دینار تقسیم می‌کرد (مجموعه قوانین مجلس شورا، ۱۳۸۶). قوانین یاد شده، نوعی استانداردسازی در واحدهای اندازه‌گیری به وجود آورد و از این نظر اولاً تفاوت‌های موجود در این زمینه را از میان برداشت، در ثانی زمینه ارتباط میان مناطق مختلف کشور را در حوزه تجارت بیشتر از پیش فراهم کرد. از سویی دیگر دولت با این اقدام بهتر می‌توانست بر تجار و بازار نظارت داشته باشد. گذشته از آن نگهداری آمار و ارقام خود را در این حوزه آسان‌تر ساخت. به این ترتیب با اجرای قوانین یاد شده، مهر و نشان دولت بر تمامی مبادلات بازار حک شده و بر حضور همه‌جایی دولت مطلقه مدرن تأکید می‌شد و از طرف دیگر، زمینه برای یکی دیگر از کارویژه‌های دولت مطلقه مدرن که مالیات‌ستانی مستقیم بود، بیش از پیش فراهم آمد. این امر به نوبه خود در خدمت کارویژه دیگر دولت مطلقه مدرن، یعنی حاکمیت مستقیم قرار گرفت.

۳.۳. ۵. توسعه راه‌ها و شبکه‌های ارتباطی

توسعه راه‌های ارتباطی برای دولت مدرن کارکردهایی چون، مالیات‌ستانی راحت‌تر، نظارت بیشتر، ایجاد پیوندهای اجتماعی - اقتصادی، ارتباط ساده‌تر و راحت‌تر بین مرکز و پیرامون و... دارد. در ایران نیز با به قدرت رسیدن دولت مطلقه مدرن رضاشاهی اقدامات بسیاری برای توسعه راه‌های ارتباطی انجام شد.

اولین برنامه راه‌سازی در سال ۱۳۰۶ تنظیم شد و تا سال ۱۳۱۷ تقریباً ۲۲۴۰۰ کیلومتر جاده جدید از محل اندوخته‌های مالیات طرق ساخته شد. تا پایان سال ۱۳۰۸ تقریباً ۸۰۰۰ اتومبیل و ۶۰۰۰ کامیون در ایران وجود داشت. به این ترتیب رفت و آمد وسایل نقلیه موتوری طول زمان سفر را در راه‌های اصلی به شدت کاهش داد (باریر، ۱۹۷۱: ۲۹۲-۲۹۴). به طوری که تا سال ۱۳۰۷ مدت زمان سفر از بوشهر به تهران از ۳۰ روز به ۳ روز کاهش یافت (سیوری، ۱۹۷۲: ۹۹). از دیگر اقدامات رضاشاه برای توسعه شبکه‌های ارتباطی، ساختن راه‌آهن سراسری ایران بود که بندر شاه را از طریق تهران و غرب و جنوب غربی به اهواز در فاصله ۱۴۰۰ کیلومتری آن وصل می‌کرد. ساختمان این راه‌آهن در ۲۳ مهر ۱۳۰۶ آغاز شد و تکمیل آن ۱۱ سال به طول انجامید (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۹). برخی از محققان ساخت راه‌آهن را در کل هدر دادن منابع دانستند (فوران، ۱۳۸۵: ۳۵۱)، برخی آن را برای استفاده نظامی قلمداد کردند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۰) و عده‌ای دیگر آن را برای ایجاد اعتبار بین‌المللی (بنانی، ۱۹۶۱: ۱۴۱) مفید تشخیص دادند؛ اما باید در نظر داشت که با توجه به ساخت دولت مدرن، توسعه راه‌ها، شبکه ارتباطی و احداث راه‌آهن ضرورتی کارکردی بود. چرا که پروژه‌های یاد شده، بر قدرت مراقبت و کنترل دولت بر ایالات می‌افزود، مسئله جمع‌آوری مالیات‌ها را آسان‌تر می‌کرد، ارتباط مرکز را با ایالات تسهیل می‌نمود و به این ترتیب نظارت دولت را بر کلیت جامعه ایرانی امکان‌پذیر می‌ساخت. البته نباید از نظر دور داشت که احداث راه‌آهن به شکلی که در دوره رضاشاه اتفاق افتاد، منافی را - از آن جهت که املاک رضاشاه را به شبکه ارتباطی متصل می‌کرد - برای شخص او در پی داشت.

گذشته از توسعه راه‌ها و راه‌آهن، تعداد دفاتر پست در کشور از ۲۲۰ دفتر در سال ۱۲۹۵ به ۴۶۰ دفتر در سال ۱۳۱۰ رسید. تعداد مشترکین تلفن نیز از ۱۲۰۰ مشترک در سال ۱۲۹۵ به ۳۰۰۰ مشترک در سال ۱۳۰۵ رسید (انصاری، ۲۰۰۳: ۳۱۴) که بیش از پیش، موجبات توسعه ارتباطات را فراهم آورد.

نکته مهمی که باید در خصوص اقدامات نوسازانه رضاشاه در نظر داشت - که عموماً نیز از نظر بسیاری از محققان نادیده گرفته می‌شود - آن است که چنین اقداماتی بنا به ساخت و کارکرد دولت مطلقه مدرن ضروری بود. بنابراین اگر به جای رضاشاه هر کس دیگری هم در این برهه تاریخی به قدرت می‌رسید ناگزیر به چنین اقداماتی دست می‌زد. البته در آن صورت، تفاوت‌هایی وجود می‌داشت، اما در این نکته که چنین پروژه‌هایی بنا به الزامات ساختاری نظام جهانی و به تبع آن الزامات ساخت سیاسی و هم‌چنین فضای روشنفکری جامعه، می‌بایست انجام می‌شد، نمی‌توان تردید کرد. بنابراین در همین جا باید به نقد آرای کسانی پرداخت که تصویری آرمانی از رضاشاه به دست می‌دهند: کسی که ایران را وارد دنیای جدید کرده است. خصوصاً اگر سطح توسعه کشورهایی هم‌چون ترکیه و مصر را که تقریباً دوره نوسازی‌شان هم‌زمان با دوره رضاشاه است در نظر آوریم، این امر بیشتر آشکار می‌شود.^۱

۳.۳.۶. همگون‌سازی هویتی (هویت‌سازی)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، دولت مدرن برای آن که بتواند کارویژه‌های خود را به خوبی انجام دهد و از کارآمدی خوبی برخوردار باشد نیازمند ملتی است که دارای حس ملی‌گرایی قدرتمند باشد. بنابراین نیازمند هویتی سراسری به نام هویت ملی است. برای هویت‌سازی نیز از ابزارهای بسیاری برای نزدیک کردن گروه‌های مختلف اجتماعی و هویت‌های پراکنده در جامعه و در نتیجه ایجاد هویت ملی مشترک استفاده می‌کند. دولت پهلوی اول نیز با ابزار و رویه‌هایی چون گسترش آموزش عمومی، تغییر لباس، باشکوه جلوه‌دادن میراث تاریخی، فارسی کردن نام‌های سال و شهرها، ارائه ورقه‌های هویت، سیاست‌های زبانی معطوف به ترویج زبان فارسی و غدغن کردن سایر زبان‌ها، تأسیس فرهنگستان زبان فارسی، اسکان (تخته‌قاچو کردن) عشایر، کشف حجاب، تأسیس سازمان پیشاهنگی و سازمان پرورش افکار، برای هویت‌سازی و باز

^۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به فاضلی، محمد: مقایسه تطبیقی تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و مصر، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶.

تعریف هویت ایرانی در قالب هویتی جدید به نام هویت ملی اقدام کرد. به واسطه این برنامه‌ها دولت تلاش کرد هویتی همگون و یک‌پارچه در جامعه ایرانی به وجود آورد^۱.

۴. نتیجه‌گیری

همان‌طور که به تفصیل در مباحث گذشته آمد، ایران در دوره قاجار در نظام جهانی ادغام شد. الزامات ناشی از این ادغام فشارهایی را برای نوسازی به دولت وارد کرد. ناتوانی قاجار برای نوسازی، در نهایت انقلاب مشروطه را به وجود آورد که به جرئت می‌توان آن را سرآغاز دولت مدرن در ایران دانست. اما به دلیل آن که دولت‌های مدرن در ابتدا می‌بایست ضرورتاً به صورت مطلقه ظهور کنند تا بتوانند منبع نهایی اقتدار در قلمرو سرزمینی باشند، بی‌واسطه بر اتباع حکمرانی کنند، یکپارچگی در قلمرو سرزمینی خود به وجود آورند و... دولت مشروطه نتوانست بنیان‌های دولت مدرن را ایجاد کند و از دل آن هرج و مرج و در نهایت کودتای رضاخانی بیرون آمد. همان الزامات ساختاری (فشارهای ساختاری نظام جهانی) دولت رضاشاه را ناگزیر از مدرن‌سازی کرد. به همین دلیل هم قدرت‌های مرکزی نظام جهانی از دولت رضاشاه حمایت کردند و لذا ساختار دولت رضاشاهی تفاوتی اساسی با دولت قاجار پیدا کرد. در واقع دولت جدید دو گزینه در مقابل داشت. یا می‌بایست ساخت قاجاری دولت را بازتولید می‌کرد و یا این که به مدرن‌سازی دولت می‌پرداخت. گزینه اول به دلیل الزامات ناشی از ادغام در نظام جهانی که ساخت سیاسی دولت‌های ادغام‌شده در نظام جهانی را به دولت مدرن تغییر می‌داد، امکان‌پذیر نبود. گذشته از آن گفتمان مسلط روشنفکری نیز مدرن‌سازی دولت و جامعه ایرانی به سبک دولت‌های غربی را امری مطلوب و گریزناپذیر می‌دانست. گزینه دوم مدرن‌سازی دولت بود که هم امکان‌پذیر بود و هم مطلوب. این گزینه از یک طرف مطابق با قواعد ساختاری نظام جهانی بود و از سوی دیگر با گفتمان مسلط روشنفکری که متمایل بود به نوسازی دولت و جامعه ایرانی به

^۱. برای توضیح بیشتر رجوع شود به نصرتی‌نژاد، فرهاد: تبیین جامعه‌شناختی هویت‌سازی در دوره پهلوی اول، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۷.

سبک جوامع و دولت‌های غربی، هم‌خوانی داشت. گذشته از آن، نظم اقتدارآمیزی که دولت جدید نوید می‌داد مطابق با خواست اجتماعی جامعه‌ای بود که از هرج و مرج بعد از انقلاب مشروطه به ستوه آمده و خواستار امنیت بود. در چنین فضایی رضاخان به قدرت رسید و اقداماتی را برای استقرار دولت مطلقه مدرن انجام داد. اولین گام برای بنیان نهادن دولت مطلقه مدرن، با ایجاد ارتش دائمی و جدید که مبتنی بر نظام سربازگیری بود برداشته شد. نیرویی که بازوی نظامی دولت برای پیشبرد اهدافش قلمداد می‌شد. پس از آن جنبش‌های گریز از مرکز که قدرت دولت را تهدید می‌کردند، از میان برداشته شد و قدرت دولتی تنها قدرت بلامنزاع قلمرو سرزمینی ایران شد. در واقع با ایجاد ارتش دائمی، جنبش‌های ایلی به عنوان یکی از رقبای قدرتمند دولت به حاشیه رانده شدند. با ایجاد نظام قضایی مدرن گامی دیگر در توسعه حاکمیت و از میان برداشتن سایر منابع اقتدار برداشته شد. نظام قضایی مدرن، گذشته از آن که به توسعه حاکمیت دولت کمک کرد، از قدرت اجتماعی یک نیروی رقیب دیگر (روحانیت) کاست. با توسعه بوروکراسی و مدرن کردن آن، زمینه ارتباط بی‌واسطه و حاکمیت مستقیم بر اتباع سرزمینی فراهم شد. گذشته از آن دولت سعی در یکپارچگی ملی کرد. در همین راستا اقداماتی در جهت استانداردسازی در حوزه‌های مختلف از جمله واحدهای سنجش و اندازه‌گیری انجام شد. هم‌چنین با ترویج نوعی ملی‌گرایی که مؤلفه‌های آن برگرفته از هویت باستانی ایرانیان بود، سعی در همگون‌سازی هویتی در جامعه ایرانی به عمل آمد. به این ترتیب دولت با اقدامات و برنامه‌های مشخص تا اندازه زیادی مبانی دولت مطلقه مدرن را پایه‌ریزی کرد.

نکته مهمی که این پژوهش بر آن تأکید دارد، آن است که همه این تحولات را باید از زاویه الزامات ساختاری تحلیل کرد. به همین دلیل منتسب کردن اقدامات یاد شده به شخص رضاشاه به معنای نادیده گرفتن الزامات ساختاری است. این سخن بدان معنا است که هر قدرت دیگری غیر از رضاخان نیز که در این برهه تاریخی وارد عرصه می‌شد ناگزیر از این تغییرات بود. البته این فضای ساختاری به گونه‌ای سامان یافته بود

که در بسیاری از حوزه‌ها امکاناتی را برای پیش‌برد برنامه‌های دولت علی‌رغم مخالفت‌های برخی نیروهای اجتماعی فراهم می‌کرد. البته این بدان معنا نیست که دولت در همه سیاست‌های خود موفق بوده است. برای مثال سیاست‌های هویتی دولت نه تنها منجر به همگون‌سازی هویتی نشد که بعضاً به برخی تمایزات نیز دامن زد. بنابراین سرآغاز دولت مدرن در ایران را باید ظهور دولت مطلقه رضاشاهی دانست.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: مرکز. آوری، پیتز (۱۳۷۲) *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح‌نو.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۵) *تجدد آمرانه - جامعه و دولت در عصر رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ اول، تهران: زمستان.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳) *ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: تمدن ایرانی.
- افشار، محمود (۱۳۰۴) «آغازنامه»، *آینده*، شماره ۱.
- باریر، جین (۱۳۶۳) *اقتصاد ایران*، تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه. بدیع برتران، پی‌یر بیرن بوم (۱۳۷۹) *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: باز. بیات، کاوه (۱۳۸۳) «رضاشاه و عشایر (نمای کلی)»، در: *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ویراسته استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶) *جامعه‌شناسی توسعه؛ بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن*، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- زیرنسکی، مایکل (۱۳۸۳) «الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضاشاه»، در: *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ویراسته استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- سایکل، امین (۱۳۷۲) «سیاست خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۰)»، در: *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح‌نو.
- صدیق، عیسی (۱۳۳۸) *یادگار مهر*، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.

- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵) رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- علی‌اکبری، محمد (۱۳۸۴) تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجار و پهلوی اول، تهران: علمی فرهنگی.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹) تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۶) مقایسه تطبیقی تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و مصر، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- فغوری، محمدحسین (۱۳۸۱) «تأثیر فرآیند نوسازی کشور بر روحانیون در دوران رضاشاه»، ترجمه عباس آرام، مجله آفتاب، شماره ۱۶، خرداد.
- فوران، جان (۱۳۸۵) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر کویر.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۵) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵)، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ دوم، تهران: زمستان.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷) ارتش و حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: خجسته.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳) «رضاشاه و فروپاشی قدرت عشایر بختیاری در ایران»، در: رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ویراسته استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- کسروی، احمد (۱۳۴۸) زندگانی من یا ده سال در عدلیه، تهران: آزادگان.
- کاظم زاده، حسین (۱۳۶۳) مجموعه کامل ایرانشهر، جلد دوم، تهران: اقبال.
- کاظمی، مشفق (۱۹۲۴) «ما چه می‌خواهیم؟»، نامه فرنگستان، شماره ۱، سال اول، اول مه.
- الگار، حامد (۱۳۷۲) «نیروهای مذهبی در قرن هیجدهم و نوزدهم»، در: پیتر آوری، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج، ترجمه عباس مخیر، تهران: طرح‌نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- لوح حق (۱۳۸۶) مجموعه قوانین مجلس شورای ملی و مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مذاکرات مجلس پنجم تقنینیه، جلسه مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۰۵.

- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۰) *روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی*، تهران: مرکز.
- نصرتی‌نژاد، فرهاد (۱۳۸۷) *تبیین جامعه‌شناختی هویت‌سازی در دوره پهلوی اول*، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- هابزبام، اریک (۱۳۸۲) *ملت و ملت‌گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۵) «جامعه و دولت در عصر رضاشاه»، در *تجدد آمرانه-جامعه و دولت در عصر رضاخان*، گردآوری و تألیف: تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ اول، تهران: زمستان.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹) *دولت و جامعه در ایران از انقراض قاجاریه تا استقرار پهلوی*، تهران: مرکز.
- والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۷۷) *سیاست و فرهنگ در نظام تحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نی.

- Ansari, M. Ali (2003) *Modern Iran since 1921: The Pahlavi and after*, Pearson Education Limited.
- Avery P (1991) *The Cambridge History of Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Banani, Amin (1961) *The Modernization of Iran*, Stanford: Stanford University Press.
- Conolly Violet (1935) "The Industrialization of Persia", *Journal of the Royal Central Asian Society*, 83: 85-121
- Dandeker, Chris (1990) "Surveillance, Power and Modernity: Bureaucracy and Discipline from 1700 to the Present Day", in Michael Hechter, *Containing Nationalism*, New York: Oxford University Press Inc.
- Eric, Mack and Christopher W. Morris (2000) "An Essay on the Modern State", *Noûs*, 34(1): 153-164.
- Floor, Willem (1984) *Industrialization in Iran 1900-194*, Working Paper. University of Durham, Centre for Middle Eastern and Islamic Studies, Durham.
- Giddens, Anthony (1985) *The Modern State and Violence*, London: Polity Press.

- Hechter, Michael (2000) *Containing Nationalism*, New York: Oxford University Press Inc.
- Karshenas, Massoud (1990) *Oil, State and industrialization in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Little, Daniel, *Causation In Meso –History*, unpublished essay.
- Loveman, Mara (2005) "Modern State and the Primitive Accumulation of Symbolic Power", *AJS*, 110 (6): 71-90.
- Mahoney, James (2004) "Revisiting General Theory in Historical Sociology", *Social Forces*, 83 (2): 24-41.
- Morris, Christopher W. (1998) *An Essay on the Modern State*, New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Pierson, Christopher (1996) *The Modern State*, London and New York: Routledge.
- Poggi, G. (1990) *The Development of Modern State*, London: Hutchinson.
- Savovy, Roger M. (1972) "Iran a 2500 Year Historical and Cultural Tradition", In Charls J. Adams, *Iranaian Civilization and Culture*, Essays in Honour of the 2500th Anniversary to the Foundation of the Pesian Empire, Monteral.
- Wallerstein, Immanuel (1974) "The Modern World – System", Vol. 1 in Heather Rae, *State Identities and The Homogenization of People*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wilber, Donald N. (1975) *Riza Shah Pahlavi: The Resurrction and Reconstruction of Iran*, New York: Exposition Preww, Hicksville.

